

رساله در تاریخ ساوه در دوره قاجاریه (از مؤلفی ناشناخته)

به کوشش یوسف بیگ باباپور

مقدمه

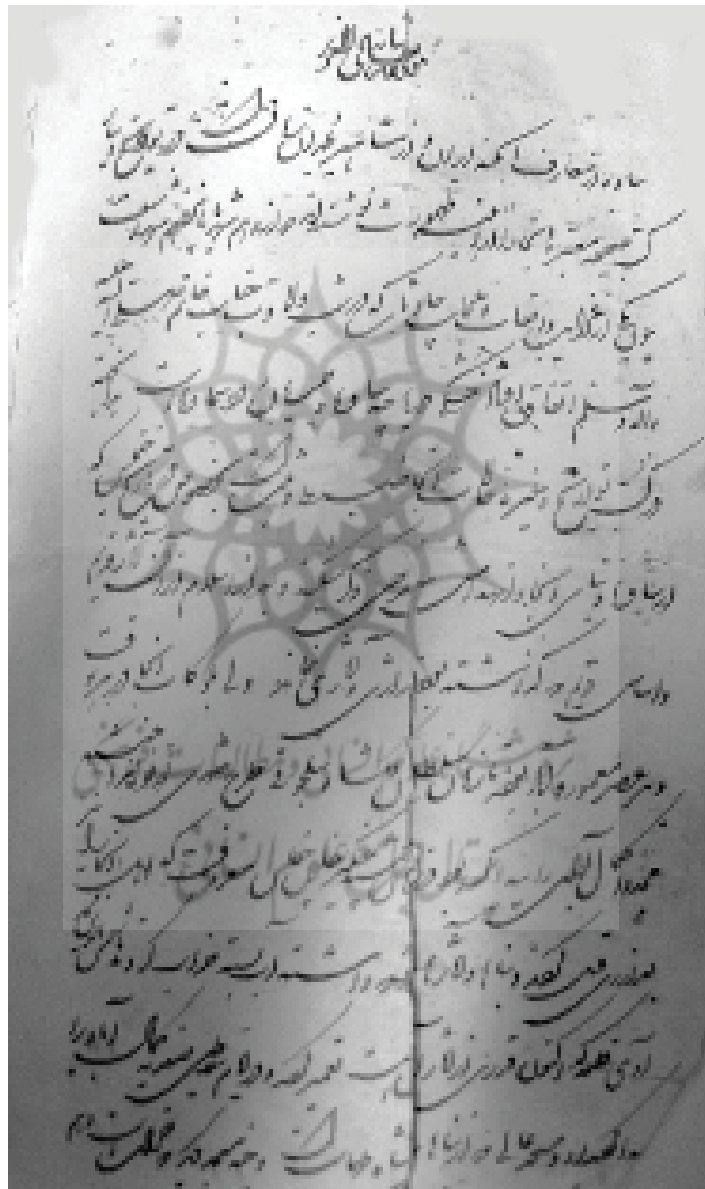
در میان گنجینه کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به رساله مختصری برخوردیم که بالای صفحه عنوان آن نوشته بود: «ساوه، از معارف امکنه ایران». این نسخه به شماره ۱۶۲۲۲، در پنج برگ، به قطع جیبی، دارای جلد تیماج زرشکی و به خط شکسته نستعلیق است.

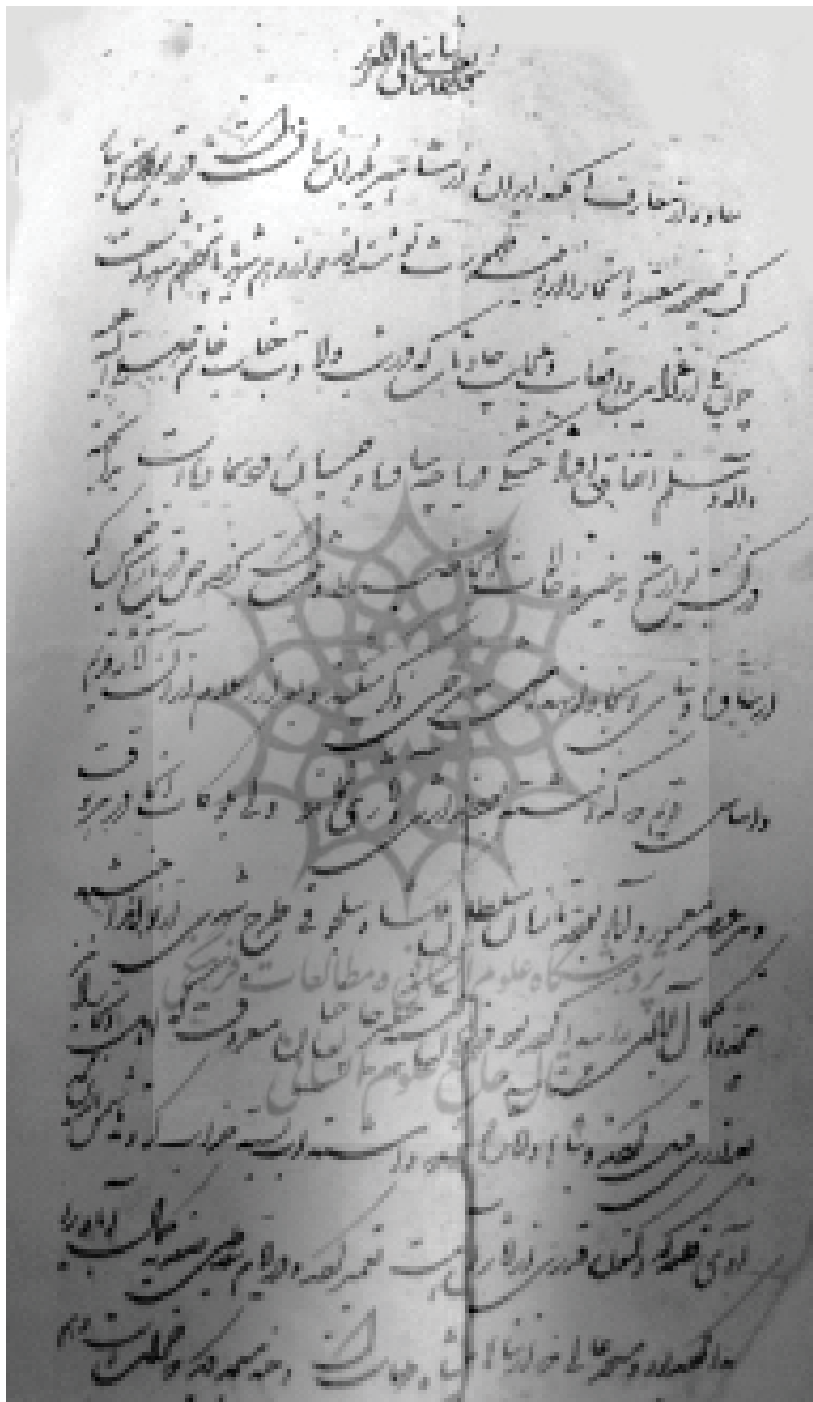
در مطالعه اولین صفحات آن، چنین استنباط می‌شود که رساله درباره شهر ساوه و تاریخ و جغرافیای آن، به ویژه در دوره قاجاریه است. پس از تورقی چند در آن، نامی از مؤلف یافت نشد. این کتمان هویت، مسئله‌ای عمدی به نظر می‌رسد و شاید زبان انتقادی مؤلف در تشریح و توصیف اوضاع و احوال حکام و مردمان آن دیار در دوره قاجاریه، این امر را موجب شده است و در حقیقت وی برای حفظ جان خویش از گزند حکام وقت - که شدیداً به برخی از آنها تاخته و مورد آنان طعن و انتقاد قرار داده - از ذکر نام خود پرهیز می‌کند. او خائنین را به اسم ذکر می‌کند مردمان را نوکر و بی‌عار و بی‌تفاوت به اوضاع و احوال و بدبختی خویش می‌نامد؛ حکام را فرصت‌طلب و ظالم و خودسر می‌خواند؛ طوایف ساوه را می‌شمارد و از میان چهار طایفه معروف آن، از ظلمی که طایفه حاکم (خلج) و سپس ماکویی‌ها به مردم روا داشته‌اند، انتقاد می‌کند. اشاراتی نیز از نظر جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی دارد و به انار و انجیر معروف آن اشاره می‌کند. او در نهایت از حاکم عادل زمان، یعنی اعتضادالدوله، یاد می‌کند و از بهبودی نسبی اوضاع در دوران حاکمیت او خوشنود می‌شود. او امیدوار است که اوضاع وخیم حاضر را این حاکم عادل اصلاح نماید.

این رساله مختصر، دورنمایی از اوضاع سیاسی، اجتماعی و حتی جغرافیایی ساوه دوره قاجاریه را به دست

می‌دهد و از حیث زبان انتقادی، قابل توجه و تحسین است. وی خود را یک روشنفکر وطن‌پرست معرفی کرده، از دردی که از نادانی و جهالت مردم خود می‌کشد، سخن می‌گوید.

تصویر صفحات آغاز و انجام نسخه





هو الله تعالی شأنه العزیز

ساوه از معارف امکنه ایران و از مشاهیر بلدان زمان است. در تواریخ و سایر کتب صحیحه معتبره، آنجا را از ابنیه طهمورث نوشته‌اند؛ دوازدهم شهر یا پانزدهم شهر است. چون یکی از غرایب واقعات و عجایب حادثات که در شب ولادت جناب خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - اتفاق افتاد، خشکی دریاچه ساوه و جریان رود ساوه است، بدان جهت در کتب تواریخ و غیره، حالات آنجا ضبط و ثبت است، به خصوص در تاریخ خمس که از ساوه و بنای آنجا و انهدامش شرحی ذکر می‌کند و بعد از اسلام از آن آثار قدیم و اساس قویم که گذاشته بودند، اثری و آثاری نمانده، ولی بلوکات آنجا در هر وقت و هر عصر معمور و آباد بود؛ تا زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی طرح شهری از نو انداخته، مجدداً کمال آبادی را پیدا کرده بود.

در زمان فتنه چنگیز خان، چنان معروف است که اهل آنجا را نیز بعد از ری قتل کردند و بناها و آثارهایی که داشته، آب بسته، خراب کردند؛ تا شمس‌الدین مجدای قلعه‌ای که اکنون قدری از آثار آن هست، تعمیر کرد؛ و در ایام سلاطین صفویه، کمال آبادی را پیدا کرده بود. و مسجد عالی که از بناهای شاه طهماسب است و چند مسجد دیگر که خراب است و همه از بناهای آن زمان است، اکنون هست و عمارت و بناهای عالی در بلوکات آنجا بود. و در ایام نادرشاه که اشرف افغان چندی در آنجا محصور بود، بعد از گرفتن شهر و فرار اشرف، جمع کثیری از معارف را مقتول و باقی‌مانده را کوچانید به بعضی از بلاد دیگر. چون قورخانه سلاطین صفوی در ساوه بوده است، به جهت آنکه باروط ساوه کمال خوبی و امتیاز داشته و به جهت فراهم بودن بعضی از اسباب دیگر و استعداد، این جنگ در آنجا اتفاق افتاد.

بعد از آن دیگر روی آبادی ندید و حکامی که بعد از آن در آنجا حکومت کردند، همت بر انهدام آنجا نموده، حتی جامع‌های عالی معتبر را مخصوصاً خراب کرده، آجرهای آنجا را به جاهای دیگر حمل و صرف کردند.

از غرایب واقعات این است که بعد از آن همه خرابی که بر آن خاک وارد آمد، تفصیل خرابی آخر او این است که در دولت علییه قاجار، گویا ساوه را جزو مملکت و رعیت آنجا را جزو رعیت محسوب نمودند و آن خاک را معنی به نداشته و کان لم یکن انگاشتند. و دلیل بر این معنی این است که در ایام خاقان مغفور، هر جایی که پست‌تر از ساوه بود، حکومت آن را به یکی از شاهزادگان یا به احدی از ارکان دولت واگذار نمودند، الا ساوه را که به طایفه خلیج، ساکن آن خاک من حیث المجموع دادند. قریب پنجاه سال هر سوء سلوک و بدی کردار که در آنجا خواستند، کردند. غرضشان این بود که به کلی اسمی از ساوه نباشد، حتی راه قوافل را از ساوه مسدود و عابریین سبیل را ممنوع نمودند؛ انار ساوه را قدغن کرده بودند، به اسم سمنان و کاشان و اردستان می‌فروختند؛ و در چهل سال دولت خاقان مغفور، چنان بر مردم سخت گرفتند که یک نفر از اهل ساوه را هیچ کس در هیچ مملکت ندید.

اگر سراغ می‌کردند که کسی به خیال تحصیل به شهری رفته یا هوای تجارت، یا آرزوی نوکری دارد، اسباب‌ها فراهم می‌آوردند، از هزار راه مانع خیال او می‌شدند. به جز مرحوم والد و دو سه نفر از بستگان او، هیچ کس راه دارالخلافه را بلد نبود؛ دلیل بر این معنی، این است:

بر خلاف قدیم که از اهالی ساوه متصدی کارهای خطرناک بوده‌اند، سال‌هاست کسی ندید که یک نفر به مقام بلندی از راه نوکری یا جهتی از جهات دیگر از علوم و غیره ترقی داشته باشد یا آنها را به جایی راهی باشد، با آنکه اهالی آنجا را استعداد به حدی است که نتوان به تحریر بیرون آورد. کار بردن سیف و قلم را با هم مستعد و حاضر و مرجع بودن خدمات دولتی را مستحضرند؛ ولی چون سال‌هاست، از قراری که نوشته‌اند، راحتی از این خاک روی تافته و پریشانی ایشان را دریافته، از آداب و رسوم معاشرت به کلی عاریند و همواره متواری.

تفرش که از قدیم‌الایام جزو ساوه و از بلوکات آنجا حساب می‌شده است، چه قدر در دولت و جاهای دیگر متصدی کارهای خطرناک می‌باشند و دخیل هر کاری از کارهای دولتی و غیره هستند. اهالی ساوه در مدت یکصد و پنجاه سال یک نفر فزاش از آن خاک دخیل کاری نشده.

بعد از زمان خاقان مغفور که سلطنت به شاهنشاه مبرور رسید، ساوه را به ماکویی‌ها دادند، به قسمی شد که جزئی آثار پیش هم به کلی منهدم گردید. در ایام حکومت ماکویی‌ها، اسب توپخانه و قاطرخانه را به جامع بزرگ آنجا می‌بستند، و ظلم و خرابی و تعدی را به جایی رسانیدند که قریب هزار در خانه از سکنه و اهالی ساوه به اطراف و اکناف بلاد رفتند. و در این دولت جاوید مدت نیز هر کس در آنجا حکومت کرده یا مردمان بی‌کفایت یا اهل ظلم و بدعت بوده‌اند یا اعتنایی به حکومت آنجا نداشته‌اند؛ بدان جهت، خرابی بر خرابی افزوده شد.

اگر شرح احوال همه نایب‌ها و حکامی که در این دولت در ساوه حکومت کردند، نوشته شود، تفصیل پیدا خواهد کرد. همین قدر مختصری از نایب‌الحکومه سنه ماضیه و پیشکار او نوشته می‌شود؛ باقی را به همین قسم قیاس باید کرد که بر اهل ساوه و ساوه چه کرده‌اند:

ساوه که در این زمان گفته می‌شود، مشتمل است بر قصبه و نه بلوک، که من حیث المجموع، نه بلوک را ساوه می‌گویند. در شمال قصبه، «بلوک زرنده» است که خاک آن به «شهریار» متصل است. شرقی، مایل به جنوب، «بلوک جعفرآباد» است که اتصال به خاک قم دارد. در جنوب، مایل به مغرب، «بلوک مزدقان» است که به خاک همدان وصل است؛ و در مغرب، مایل به شمال، «خرقان» است با بعضی از دهات که به خاک قزوین متصل است؛ و خاک ساوه تخمیناً چهل فرسخ بیشتر است.

چهار طایفه در خاک ساوه ساکنند و سکنه آن خاک، خارج از این چهار طایفه نیستند: خلج، بیگدلی، بیات و شاهسون؛ و قریب سه هزار نفر نوکر اکنون خاک ساوه دارد، از سرباز و سواری شاهسون. چندین هزار نفر از ایلات، از شاهسون و غیره در خاک ساوه بیلاق و قشلاق دارند؛ اگرچه شاهسون را ظلم این قبیل از حکام، قحطی تمام کرده، ولی اندک توجهی به آنها بشود، باز زیاد خواهند شد.

هوای قصبه و توابع گرم است. بلوکات آنجا هم سردسیر و هم گرم‌سیر دارد، چنانچه هر قسم میوه سردسیر و گرم‌سیر در آن خاک هست. انار و انجیر آنجا در کمال خوبی و امتیاز است. آب‌های آن خاک شیرین و گواراست، به خصوص آب رودخانه مزدقان که به قصبه آمده، برکه‌های آنجا را در زمستان پر می‌کند؛ به حدی گوارا و سرد است که مافوق آن متصور نمی‌شود. گندم خاک ساوه در کمال خوبی و

مرغوبی است. در بعضی از دهات جعفرآباد، اگر خواسته باشند برنج و تنباکو عمل بیاورند، خوب می‌شود. شوره‌هایی که از خاک ساوه عمل می‌آید، از هیچ خاک از خاک‌های ایران عمل نمی‌آید؛ ولی بی‌توجهی و بی‌رعیتی کجا خواهد گذاشت که چنین خاک مستعدی آباد شود.

تا در سنه ماضیه که در حکومت آن صفحات، جناب آقای اعتضادالدوله قرار گرفت، از بابت خوبی فطرت و کمی تجربت، حاجی آقای قزوینی و طهماسب خان نام و میرزا کمال را در ساوه نایب کرد. ظلم و تعدی و هرزگی را به جایی رسانید که مردم آرزوی زمان ماکویی‌ها و خلج را کردند و با بی‌استطاعتی، خیال گزاردن حج را نمودند و مردم به اطراف و اکناف بلاد پراکنده شدند.

و این میرزای بی‌کمال که پارسال به قدر چهل سال، از بی‌کفایتی و بدی فطرت، در آن خاک خرابی کرد، شرح احوال آن، این است که در ایام شاه مرحوم، در پیش علی اشرف خان ماکویی نوکر بود. علی اشرف خان، در اواخر سلطنت شاه مرحوم در زنجان حاکم شد. از سوء رفتار و بدی کردار این میرزای بی‌کمال، اهل زنجان بر علی اشرف خان شورش کردند. آن حکایت از معارف واقعات است. از قراری که مشخص و معین شد، چهار هزار نفر از اهل زنجان چند روز متوالی به این میرزای بی‌کمال در خلوت خدمت کردند. بعد از آن ایام، در هیچ وقت متصدی هیچ کاری نشد؛ و از صدمه این فقره، اگر چه به جهت او راحت بود، صاحب سی مرض از امراض - که سقوط انسان و هزال و برص و بخر و عذیوط و تفرج قصبه ریه و شوصه دایمی و بواسیر خونی و توئی و غبی و ثولولی و داء القمل و علل اظافیر و انتفاخ اصابع و صنان و ناصور و نواصیر و سحوج جلد و نمش و برش و خیال و ملخیه و حکه و جرب و برد و تحجر و التصاق و شتره و سعه شهیدی باشد - گردید. و اغلب اوقات در گوشه و کنارهای دارالخلافه به استلحاف و استکلاش روزگار می‌گذرانید و آرزوی داشتن نان و پنیر و خوردن غذای سیری داشت، به جهت او ممکن نمی‌شد.

تا روزگار فرصتی به چنگ او داد، مثل جناب اعتضادالدوله نیکو سیرتی بر آنجا حاکم شد. کلچه پوست سگی کرایه و شال کربانی عاریه کرده، بر کمر بست و خودی به گماشتگان ایشان رسانید و عمل ساوه را بدون اطلاع احدی مقاطعه کرده، برداشت تا رفتند. اهالی آنجا مطلع شده، با دو سه نفر از مفسدین ساوه که خودشان را به هیئت سید و ملا ساخته و پول می‌گیرند و عرضه چی می‌شوند، سازش کرده، هفت ماه قریب دوازده هزار تومان خرابی و اجحاف و تعدی کرد و اعتضادالدوله را به هیچ وجه اطلاعی نبود؛ و هزار نفر از دست تعدیات آنها به دارالخلافه آمده، بعد از سه ماه که این بنده و جمعی زحمات کشیدند، خرابی و خیانت‌های او را به دیوان اعلی ثابت و محقق کردند؛ از این جمله قریب یکصد و پنجاه خروار مشخص شد که از بذر خالصه را نکاشته بود و این فقره واضح و آشکار گردید. این بود که در این سنه... را بدان صفحات فرستاد و مردم آنجا چون پارسال را دیده بودند، از بابت اکل میته تمکین از این...^۱

انصاف این است که صد و پنجاه سال در دولت قاجار و غیره خرابی بر مملکتی وارد شده باشد و هیچ کس خیال آبادی آنجا را نداشته باشد، باز همین قدر از آن که باقی مانده، کمال استعداد را باید آن خاک

۱. جاهای نقطه چین در نسخه عمداً خالی گذاشته شده است.

داشته باشد که هر قدر سعی بر خرابی آنجا کرده‌اند، باز آثاری مانده و به کلی منهدم نشده، ولی اگر بخت اهالی ساوه از خواب برخاسته باشد و من حیث‌المجموع امور آن صفحات تفویض کرده، اشتغال بر کار نواب اجل اشرف امجد والا، خداوندگار اعظم افخم اکرم گردد و بعضی ملاحظات در آبادی آن خاک بشود و به قاعده رعیتی شود و طرح حکومت نه به طرز حکومت‌های این زمان در آنجا طرح انداخته شود، کمال منفعت را می‌توان از آنجا برد که کمال آبادی را هم پیدا کند؛ ولی توجه و دلسوزی لازم دارد، نه جمع‌آوری مالیات که هر چه می‌خواهد بشود، بشود؛ و اگر دولت اطلاع پیدا کند که چه قسم از قدیم و جدید اسباب فراهم آوردند که ساوه را ویران و خراب کردند، زیاده از حد جای تعجب خواهد بود.

در هر صورت، اگر حکومت آن صفحات به دست گماشتگان آن خداوندگار بیاید و قدری از منافع حکومتی را در آن خاک خرج کنند، یک بر بیست برداشته خواهد شد؛ اگر چه بدبختی ایران، و در میان ایران، آن حدود و سامان، مشکلی است که نفس‌ها تأثیری داشته باشد، باز از باب اینکه بلکه بشود، باید بعضی از مطالب را نوشت، چاره غیر از این نیست؛ اگر چه:

نصیب دوزخ اگر طلق بر خود انداید
چنان در او جهد آتش که چون نطفاندود
به سعی ماشطه اصلاح زشت نتوان کرد
چنان که شاهدی از روی خوب نتوان سود
ولی توجه و همت و مراقبت و مواظبت گماشتگان نواب والا - روحی فداه - اصلاح همه خرابی گذشته خواهد کرد و از هر بابت فراغت و آسودگی به جهت اهالی آنجا پیدا خواهد شد، تا تقدیر بعد از این چه کند و چه از پرده بیرون آرد؛ فی شهر رجب‌المرجب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی